

در انتظار روشنفکران ایرانی

عظیم ترین بخش از سیاست نظری، فلسفه و ادبیات، مرثیه های حزن انگیز انسانی است که در رثاء آزادی، عدالت و منزلت انسان نگارش یافته است. گفتگوی همیشگی انسانها در سراسر تاریخ بشری از خشونت، جنگ، شکنجه، غارت، فقر و بیچارگی درماندگان است و این سخنان نه با ظهور مارکسیسم و کمونیسم آغاز یافته و نه با افول این ایدئولوژیها پایان خواهد پذیرفت.

پیرامون رنجها و مسائل انسان نوشتن کاریست بسیار انسانی و والا، اما دفاع از آزادی و حقوق همه انسانها، بدون توجه به نژاد، ملیت، دین و مسلک سیاسی آنان؛ عملیست فوق توانائی همه انسانها. این همان چیزیست که از یک روشنفکر انتظار میرود.

روشنفکر در هر کجا و در هر کشوری که باشد، نگهبان و پاسدار آزادی، عدالت، منزلت و حقوق انسانهای جامعه خود و جامعه جهانی است. شاید به همین سبب است که ایرانیان بیش از هر ملت آسیایی و به ویژه اسلامی میل و اشتیاق دارند به هر قیمت که ممکن باشد، این عنوان را به دست آورند و در زمره روشنفکران به شمار روند. هرچند که از جانب مخالفان و رقیبان خود با طعنه و تمسخر یاد شوند و یا کینه ورزیهای ابلهانه در ردیف میهن فروشان قرار گیرند...

اروپاییان، عصر رنسانس (نوزایی) و سپس روشنائی (روشنگری) را با همه خشونت‌هایی که در پی داشت، قرنهای پست سر نهاده اند و سرانجام آموزش علم، نعت، اقتصاد، سیاست، مذهب و اخلاق را از انحصار روحانیون و اشراف بیرون کشیدند و دسترسی به این دانشها را برای طبقه متوسط و حتا کارگران و دهقانان ممکن ساختند.

برای نخستین بار در همین دوران، حقوقدانان به پژوهش پیرامون قوانین کشورداری جهان باستان و مقایسه آن با قوانین کلیسایی پرداختند و به نتایج وحشتناکی دست یافتند که همین پژوهشها به تنهایی مواد تحقیق هزاران مقاله و دهها کتاب کوچک و بزرگ بوده است.

همه این رویدادها و پژوهشها سبب شد تا تفکرات مه آلود و رویایی از آزادی، عدالت و رفاه اجتماعی و سرانجام تخیلات شاعرانه پیرامون «مدینه فاضله» پایان پذیرد و دوران طرح و بیان اندیشه های عملی از کشورداری و اداره امور انسانها آغاز گردد. مسائلی چون حمل و نقل، تولید بیشتر، امنیت عمومی و حکومت قانون سبب شد تا نفوذ و نقش دانشمندان و دانش پژوهان و کارکنان حرفه ای در اداره امور کشور که تا آن زمان به عهده آباء کلیسا بود، بیش از پیش گردد.

با طلوع عصر روشنگری، دوران حکومت روحانیون و اشراف خاتمه پذیرفت و قشر جدیدی پا به عرصه اداره کشور نهاد که نه از اشراف و روحانیون بود و نه با خرافات و مردم فریبیهای مذهبی دل خوش می داشت. اینان هم نفسان و هم پیمانان طبقه متوسط بودند و به روشنفکر انتلکتوئل (Intellectual) اشتهار یافتند.

باید گفت روشنفکران، زنان و مردانی بودند که دانش، فرهنگ و قدرت برنامه ریزی به اتکای عقل را برای جامعه داشتند و با همکاری طبقه متوسط، اندیشه های منطقی و غیرسنتی را که تا حدودی انقلابی می نمود به کرسی حکومت نشانند.

انقلاب فرانسه بازتاب اتحاد روشنفکران، بازرگانان و نعتگران متوسط بود. روشنفکران به گسترش افق سیاسی پرداختند و بازرگانان دورنمای جدیدی از دنیای نو ترسیم کردند و سرانجام نعتگران راههای رسیدن به جهان نو را هموار نمودند. روشنفکران، مخالف سمتگیریهای محدود اشراف و خادمان کلیسا بودند و انقلاب فرانسه از بنیان با تفکرات و قوانین مذهبی مخالف بود. اما بیراهه نرویم و گمان نکنیم که هر فرد انقلابی و یا هر دانش پژوه، بازرگان و یا نعتگر، روشنفکر به شمار می رفت و یا هم اکنون در دوران ما، روشنفکر به شمار می رود.

پس روشنفکر کیست و روشنفکری چیست؟ آیا فیلسوفان طالب حقیقت و یا دانشمندان، پژوهشگران و مخترعان، یعنی قشر دانش آموخته در شمار روشنفکران هستند؟

روشنفکران ممکن است تمامی ویژگی‌هایی را که برشمرديم دارا باشند. دانشگاه دیده‌ها، سیاستمداران، نویسندگان، هنرمندان، شاعران می‌توانند در زمره روشنفکران قرار گیرند. اما هیچکدام از این افراد تنها به این دلیل که دانش آموخته‌اند و یا خود را براننده این عنوان زیبا می‌دانند، هیچگاه و در هیچ مکانی و اجتماعی الزاما روشنفکر شناخته نمی‌شوند.

روشنفکر نه تنها با حکمت و تواناییهای علمی و گاه اندوخته‌های دانشگاهی و قدرت بیان، آگاهیهای سیاسی و اجتماعی خود را به کار می‌گیرد تا به پژوهش و بررسی تحولات و دگرگونیهای اجتماعی و سیاسی بپردازد، بلکه در پی این است تا بر رویدادهای جامعه تاثیر بگذارد و اگر ممکن باشد به انتقال آن آگاهیها به جامعه پیرامون خود برآید. تلاش روشنفکر بر این است که بین واقعیتها و آرمانها پیوند و نزدیکی ایجاد نماید.

روشنفکر بیانگر آن چیزيست که در بطن جامعه در حال تکوین است، اما هنوز شکل و یا تعریف خود را پیدا نکرده است. فراموش نکنیم که هیچ کس به دلیل تواناییهای علمی، اندوخته‌ها و عناوین دانشگاهی، قدرت بیان و یا خلاقیت فکری، روشنفکر به شمار نمی‌رود، بلکه به دلیل فعالیتهای اجتماعی و از همه مهمتر دفاع بی‌مرز و بدون قید و شرط از آزادی و منزلت و حقوق همه انسانهاست که عنوان روشنفکر را دریافت می‌کند.

□ولا زمانی می‌توان کسی را روشنفکر نامید که در شناخت گره‌ها و مشکلات اجتماعی و سیاسی، پیش از آن که آن گره‌ها بازنشاندنی و مشکلات و عقده‌ها التیام ناپذیر گردند، به بیان چاره و در پی پاسخ منطقی و علمی به آن مشکلات باشد. یعنی تحولات و چالشهای جامعه خود را با دقت و بیطرفی دنبال کند و این تغییرات را بررسی و به بیان و طرح آن بپردازد.

با این همه، رابطه روشنفکر با قدرتمندان و دولتمداران و یا کسانی که در راه رسیدن به قدرت در تکاپو هستند، بسیار هوشمندانه و منتقدانه و بسیار منطقی است. روشنفکران قشر ویژه‌ای هستند اما به قشر ویژه‌ای تعلق ندارند و از قشر ویژه‌ای دفاع نمی‌کنند. از این رو، عنوان روشنفکر بطور کلی به فردی اطلاق می‌شود که به نقد و انتقاد امور اجتماعی بپردازد و همواره از حقوق انسانها دفاع کند.

از دیدگاه روشنفکر این مهم نیست که انسان زیر ستم از کدام نژاد و متعلق به چه مذهب و یا مسلک سیاسی است. مهم این است که انسان است و روشنفکر مدافع حقوق و منزلت همه انسانهاست.

روشنفکر یک اندیشمند اجتماعیست و از اینجاست که نمی‌تواند عملا عضو یک حزب و یا دسته خاصی باشد و یا از اندیشه سیاسی و یا ایدئولوژی معینی دفاع نماید. گاهی به □ورت فردی و گاه با افراد دیگر از ارزشها و آرمانهای انسانی دفاع و پشتیبانی می‌کند.

جهان بینی علمی داشتن و با نظری علمی و انتقادی به امور جهانی نگرستن و به ارزشیابی تحولات و دگرگونیهای اجتماعی پرداختن و مسیر حرکت فکر و اندیشه، حتا هدفها و آرزوهای یک جامعه را پیش بینی کردن و به بیان آن پرداختن، همان کاریست که از روشنفکر توقع می‌رود.

روشنفکر در بند تعصبات مذهبی و سیاسی نیست. مرجع تقلید ندارد و امام زمان نمی‌شناسد. تقلید و دنباله روی با □ول علم و دانش مغایرت دارد و اگر شخصی □ل تقلید در تشیع را قبول کند، آنگاه قابلیت بررسی و تحلیل منطقی و علمی از مسائل اجتماعی و انسانی را ندارد. کسی که در امور اجتماعی و سیاسی از آخوندی که هیچگاه دانش علمی و بینش عقلی و منطقی و تجربی را نیاموخته است تقلید نماید، او را روشنفکر نمی‌نامند.

سلمان پاریسی و ابوذر غفاری شاید نیک نفس بودند، اما به هیچوجه روشنفکر به شمار نمی‌روند. گذشته از این که گفتمان روشنفکر در سده اخیر وارد مباحث اجتماعی و سیاسی شده است، هر دو این افراد خالی از فرزانی فرهنگی و سیاسی و اجتماعی بودند. □ولا مذاهب گاهواره مناسبی برای پرورش روشنفکران نیستند، چرا که روشنفکر عقل گراست و عقاید و باورهای مذهبی را با عقل کاری نیست...

این نظریه که همه احزاب، سوسیالیستها، کمونیستها، مارکسیستها، اسلامیستها، سلطنت طلبان و غیره روشنفکران خود را داشته و دارند و پس از این هم خواهند داشت، از بنیان با ویژگیهای روشنفکری در تضاد است. باید گفت آن آقا و این خانم یکی از اندیشمندان فلان حزب دست راستی و یا چپی، سلطنت طلب و یا مشروطه خواه است.

روشنفکر می‌تواند از نظر سیاسی به حزبی نزدیک بوده و یا پیوستگی داشته باشد اما در بیان مشکلات اجتماعی و سیاسی فراتر از اعتقادات شخصی خود قرار گرفته و در بیان حقیقت و عدالت از هیچکس پروایی به خود راه نمی‌دهد. نویسنده و

روزنامه نگار مذهبی را نمی توان روشنفکر دانست، گرچه در مدارس معقول و منقول و یا هر دانشگاه دیگری تحصیل کرده باشد.

چرا که روشنفکر کسیست که در حوزه مسائل عقلانی و منطقی، در قلمرو بینش اجتماعی تلاش کند. روشنفکر فرزانه است و با فرزندگان در پی شناخت علتها و سببها کند و کاو می کند. هیچکس را مرتد و کافر نمی شناسد. با تمامی گروههای اجتماعی رابطه ای انسانی دارد. دشمن کسی نیست. مرامها و مسلکها را برای پیشرفت و پویندگی جامعه خود لازم می داند و آزادی آنها را ضروری می شمارد. از وحدت کلمه که یک پدیده قرون وسطاییست بیزار است و از گوناگونی عقاید و اندیشه ها پشتیبانی می کند. خرد و عقل گرایی هسته اصلی روشنفکر است و از همین رو روشنفکر وجدان بیدار جامعه خود است.....

بهرام چوبینه

bahramchoubine@hotmail.com

درفش کاویانی



<https://derafsh-kavivani.com/>
<https://the-derafsh-kavivani.com/>